



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۱۱/۰۱

ملک الشعراء محمد نسیم اسیر

بیمار کابل!

انتشار شعر شیوا و دلنشین دوست مشترک ما، مرحوم «محمد رحیم ضیائی»، «شیون کابلی» به انتخاب عزیز القدرم ولی احمد نوری، در صفحه ۳۱ اکتوبر «آریانا افغانستان آنلاین» مرا به یاد منظومه ای انداخت که هژده سال پیش به یاد کابل عزیز به همین قافیه و ردیف سروده شده است، که از نظر تان می گذرد:

چه مضمون است یارب، کابل و نام گهربارش
که هرکس بشنود، از جان و دل گردد گرفتارش
نه تنها من به نقد جان و دل او را خریدارم
که روزی بود «صائب» هم گرفتار و خریدارش
خریدارش شد و چون بلبلی این شعر تر می خواند
«خوشا عشرتسرای کابل و دامن کهسارش»
گرفتاران بزم ناز او، امروز بسیارند
چه بنویسم ز حال زار مشتاقان بسیارش
ز هر کس حال دل پرسیدم و تکرار بشنیدم
که هر یک ماتمی دارد ز فرط رنج و آزارش
به چشم دردمندان همچو فردوس برین آید
سر هر سنگ کهسارش، بُن هر بُته و خارش
به یاد سنگتراشی، سنگ حسرت میزنم بر سر
به یادم «عشقری» می آید و دوکان نسوارش
مقام «عشقری» در شعر چون خورشید تابان است
که نسوارش نمی آرد فرو از قدر و مقدارش

«خلیل» و «شایق» و «بیتاب» و «قاریزاده» و «بسمل»
همه محصور کردارش، همه مقتون اشعارش
غم «بارانه» اش باران اشکم را فزون سازد
نمک پاشد به زخم سینه یاد «شوربازارش»
به گلگشت چمن هر روز می گردم، نمی یابم
هوای «خضرو پنجه شاه»، صفای «جابر انصارش»
خوش آن دوران که در «دارالامان» امن و امانی بود
کنون راحت نه در دارالامان بینی، نه «افشارش»
فریب رنگبازی های هر طالب مخور ای دل
که صد مضمون خودخواهی ست در هر پیچ دستارش
به این بربادی و این خانه ویرانی نمی دانم
که خواهد کرد آبادش، که خواهد گشت معمارش
اگر چه گفته ها در قافیه تکرار می آید
به نام کابل زیبا، چه موزون است تکرارش
ز احوال «اسیر» خسته کابل چه می پرسی
که این بیچاره از عمریست محزون است و بیمارش

م. نسیم «اسیر» فبروری ۱۴۰۱م، بُن المان



بیمار کابل

Assir_nacim_bimaar_e_kaabol.pdf